

حدیبیه، کوفه، وین

در تاریخ صدر اسلام دو معاهده صلح مهم بین جبهه حق و جبهه باطل واقع شد که هر کدام پیش زمینه ها و نتایج خاص خود را داشتند: صلح حدیبیه و صلح امام حسن(ع)

صلح حدیبیه بعد از آن واقع شد که مسلمانان بعد از پشت سر گذاشتن دوران سخت مکه و تحت فشار بودن، به مدینه هجرت کرده و حکومت اسلامی تشکیل داده بودند. این حکومت نوپا رسم و رسوم جاهلانه مشرکین را به چالش کشیده و در صدد محو کردن آن در تمام شبه جزیره بود، جایی که مشرکین نفوذی دیرینه داشتند. مشرکین که غرور شیطانیشان به آن ها می گفت شکست این حکومت کاری ندارد: «إِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَ قَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنِّي جَارٌ لَكُمْ (الأنفال، 48)» ، سپاه نظامیشان را به مقابله با لشکریان خدا در بدر فرستادند و مقاومت مؤمنان، پیروزی را نصیب آنان کرد. حمله همه جانبه مشرکین به پایگاه حکومت اسلامی یعنی مدینه در جنگ احزاب هم جواب نداد و مشرکین نه تنها هیچ پیروزی ای به دست نیاوردند، بلکه بلافاصله بعد از این جنگ، با پیروزی مسلمانان در جنگ خیبر، شریک راهبردیانشان در منطقه حکومت اسلامی یعنی یهودیان را هم از دست دادند.

در این میان بودند کسانی که به خاطر نفاق یا ضعف ایمان گمان بد به خدا می بردند و از شعار مقاومت و مبارزه تا پیروزی کامل خسته شده بودند و در مقابل فرمان خدا که «اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا» می گفتند: «أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا» (الاعراف، ۱۲۸ و ۱۲۹) و با محاسبات عاقلانه شان (البته از نوع عقل دنیایی، نه ایمانی) می گفتند که این مؤمنان بیهوده شعار می دهند و ما را به راه اشتباه می کشانند و دین و ایمانشان آن ها را به گمراهی کشانده است: «وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (الأحزاب، 12) «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينِهِمْ (الأنفال، 49)»

آن ها دنبال دوستی و تولی با این قدرت ها بودند و آن را به نفع مسلمانان و عزت آن ها می دانستند: الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُّوهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (النساء، 139)

خدا می گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْبُهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ» ولی آن ها: «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» به سوی کفار تمایل داشتند و با حالت دلسوزی می گفتند: «يَقُولُونَ نَحْشُ أَنْ نُصِيبَنا دَائِرَةً» می ترسیم که بلایی به سر ما مسلمانان بیاید و خدا پاسخ می داد: «فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْحِكُوا عَلَيَّ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ» و تکرار می کرد که: «وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمْ الْغَالِبُونَ» يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُورًا وَ لِعِبَاءٍ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (المائدة، ۵۱ تا ۵۷)

آن ها اظهار دوستی به مشرکان می کردند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (المتحنة، 1)

و دشمنی شدید مشرکان با مسلمین را باور نداشتند و آن را توهم می دانستند. خدا به آن ها می گفت: «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَ وُدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (المتحنة، 2)» و «كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْنَا لَأَيْرُقْبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةً» آن ها هیچ خیری به شما نمی رسانند و هر چند با افواه و سخنانشان شما را راضی می کنند ولی دلهایشان ابا دارد: «يُرِضُّونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ» (التوبة، 8)

حتی دشمنی هایشان را بر زبان هم آورده اند. و اگر عاقل باشید باید بفهمید که در دلهایشان دشمنی شان بسی بزرگ تر هم هست: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَ دُؤَا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ

تَعَقُلُونَ» شما آن ها را دوست دارید ولی آن ها این گونه نیستند و از دستتان عصبانی هستند، و باید از این عصبانیت بپایانید: «هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَ لَا يُحِبُّونَكُمْ... وَ إِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ مِنْ اللَّهِ عِلْمًا بِذَاتِ الْأُصْدُورِ (آل عمر ان ، ۱۱۸ و ۱۱۹)

در این شرایط، پیامبر(ص) و مؤمنان مقاوم به قصد عمره و زیارت خانه خدا که طبق رسوم خود اعراب جاهلی هم، حتی مسلم برای همه مردم بوده است، به سمت مکه می روند ولی با ممانعت مستکبرین و کفار قریش رو به رو می شوند. آن ها هدفی کاملاً صلح آمیز داشتند و برای همین با لباس احرام و بدون سلاح و آمادگی جنگی به این سفر آمده بودند و قصدشان جنگ نبود.

ولی مستکبران که نمی توانستند حضور آن ها را در سرزمین خودشان تحمل کنند، آن ها را راه ندادند. آن ها با اسب های جنگی به طرف مسلمانان آمدند تا آن ها را تحت فشار بگذارند و از نابودی بترسانند.

پیغمبر(ص) با آن ها وارد مذاکره می شود. صلح حدیبیه امضا می شود. پیغمبر حاضر می شود امتیازاتی را به کفار بدهد: آن ها با وجود این که محرم شده بودند، از حق مسلمشان که به جا آوردن عمره بوده می گذرند ولی نه برای همیشه بلکه برای مدتی محدود یعنی یک سال. به جای «بسم الله الرحمن الرحيم» که شعار مسلمین است، حاضر می شوند «بسمک اللهم» در ابتدای صلح نامه بیاید که رسم مشرکین است. لقب «رسول الله» را بعد از نام مبارک پیامبر پاک می کنند تا با کفار راه آمده باشند. قبول می کنند کفار و مشرکینی را که به مسلمانان ملحق می شوند و پناه می آورند را به آن ها برگردانند ولی کفار قریش لزومی نداشته باشد مسلمانانی که به آن ها ملحق می شوند و می پیوندند را به مدینه برگردانند.

در مقابل این امتیازات، کفار که تا قبل از آن به هیچ وجه حاضر نبودند حق مسلمانان را برای زیارت خانه خدا به رسمیت بشناسند، به آن ها اجازه به جا آوردن عمره می دهند. مسلمانان اجازه فعالیت تبلیغی آزادانه دارند و کفار و مشرکین و هم پیمانانشان حق هیچ گونه تعرضی به حکومت اسلامی و همپیمانانشان ندارند. و این ها همه به خاطر مقاومت مؤمنین در سال های قبل و ناامیدی کفار از نابود کردن حکومت اسلامی با روش های دیگر است. بعد از بدر و خیبر، نوبت حدیبیه رسید که فتوحی دگر بود.

برای بعضی از مسلمان ها سخت بود که بدون زیارت خانه خدا از لباس احرام بیرون بیایند. سخت بود که با وجود خیانت های قبلی کفار با آن ها پیمان صلح بسته شود. آن ها به وعده قطعی پیروزی و فتح امید داشتند و صلح برایشان غیرمنتظره بود، ولی خدا چیزی را میدید و می دانست که آن ها نمی دانستند. وعده پیروزی هنوز پا بر جا بود: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْسِكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا» (الفتح ، 27)

اما این همه ماجرا نبود. مسلمانان و مؤمنان از سر ضعف آن پیمان را نیستند. اصحاب رسول خدا قبل از انعقاد صلح نامه، در زیر شجره معروف، تجدید بیعتی با رسول خدا کردند که هر چه پیش آید تا پای جان در رکاب رسول خدا باشند: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَنَابَهُمْ فَتَحًّا قَرِيبًا» (الفتح ، 18)

مؤمنان آماده نبرد بودند و ترسی از این اتفاق نداشتند. خدا بعد از صلح به مشرکان گوشزد می کند که اگر صلح نکرده بودید و سر جنگ داشتید، این مسلمانان نبودند که ضرر می کردند و شکست می خوردند، بلکه این شما بودید که از بین می رفتید. و این سنتی الهی بوده و هست و خواهد بود: وَ لَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا* سَنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (الفتح ، ۲۲ و ۲۳)

حقیقتی که باورش برای ضعیف الایمان ها سخت بود؛ آخر چگونه با لباس احرام و یک سلاح سفری، در مقابل کفار تا بن دندان مسلح پیروز می شدیم آن هم در قلب منطقه حکومتشان؟! باید منطقی بود نه افراطی: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زَيَّنَّ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَّتُمْ ظَنًّا سَوْءًا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُرًّا» (الفتح ، 12)

نکته مهم این جا بود که این صلح، مقدمه ای برای روابط دوستانه و همزیستی مسالمت آمیز با کفار نبود بلکه خدا بلافاصله بعد از صلح حدیبیه هدف نهایی خود و تکلیف مسلمانان بعد از صلح را روشن کرده بود: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»

قرار بود که این مصالحه مقدمه ای باشد برای نابودی کامل همه تمدن‌ها به وسیله تمدن اسلامی! و در این راه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ». شدت در مقابل کفار ادامه داشت.

پیامبر به همراه مؤمنین شروع به مستحکم ساختن حکومت اسلامی و تربیت امتی مؤمن کرد و نفوذ خود را در سرتاسر شبه جزیره گسترش داد: «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْعِيْلِ كَرَزِجٍ أَخْرَجَ شَطَأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الرُّعَاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ (الفتح، ۲۸ و ۲۹) پیامبر(ص) با استفاده از فرصت پیش آمده شروع به ترویج تفکر توحیدی کرد و اسلام محمدی مانند گیاهی تکثیر می یافت و تقویت می شد و غیظ و خشم کفار را به همراه داشت. و این صلح مقدمه ای شد برای پیروزی بزرگ الهی و نابودی کفار و پایگاه اصلی شرک در شبه جزیره.

پیامبر هیچ گاه زیر عهد خود نزد، ولی به برکت این صلح، در عرض دو سال چنان قدرتمند شده بود که با کوچکترین عهدشکنی ای که مشرکین انجام دادند، شروع به لشکرکشی به سمت مکه و پایگاه اصلی کفار کرد و معطل نماند که ببیند آیا به روح توافق ضربه وارد شده یا خود توافق.

قبل از صلح حدیبیه امت اسلام آنقدر نیرومند نبود که بتواند به قلب دشمن حمله کند و مقتدرانه پیروز شود، ولی حالا مکه بدون خونریزی و با سپاهی ده هزار نفری فتح می شود و تمدن اسلامی بر سراسر شبه جزیره مسلط می شود و ابوسفیان مجبور به قبول قدرت حق می شود.

جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (الإسراء، ۸۱)

جبهه حق به فرماندهی سبط پیامبر(ص) در مقابل جبهه باطل به فرماندهی پسر ابوسفیان قرار گرفته است. مؤمنین خسته اند از مبارزه و دست از مقاومت برداشته اند. آن‌ها آسایش و راحتی ظاهری را ترجیح می دهند.

معاویه قواعد بازی را بلد است. او وعده آسایش دنیا به مردم می دهد و با پول سرداران و سربازان سپاه امام(ع) را می خرد. عبیدالله بن عباس که به معاویه می پیوندد، لشکر امام شاکله اش را از دست می دهد، کسی که سردار صفین بوده و دو پسرش را برای مبارزه با معاویه از دست داده است! امام امت مردم را فرامی خواند ولی کسی جلو نمی آید.

امام مجبور می شوند به درخواست معاویه برای صلح تن دهند. اتفاقاً در آن معاهده هم امتیازات خیلی خوبی از طرف معاویه به امام حسن(ع) داده شده است و کسانی که با سستی شان در مقابل معاویه، صلح را به امام حسن تحمیل کرده اند راضی اند از یک صلحنامه خوب. معاویه تا قبل از آن به هیچ وجه حاضر نبود قبول کند که نباید بعد از خود کسی را به جانشینی اش بگذارد و نباید به هیچ وجه شیعیان علی را آزار دهد و باید خراج سرزمین حاصلخیز دارابگرد را دودستی تقدیم امام حسن کند، ولی در این صلحنامه همه را قبول می کند و خیلی منطقی است که امام حسن(ع) این صلحنامه را قبول کنند.

اما معاویه زنگ تر از این حرف‌ها بود. او آن صلحنامه را امضا کرد ولی از ابتدا قصد عمل کردن به آن را نداشت. همان منافقین و مؤمنین ضعیف الایمانی که از جنگ می ترسیدند و مؤمنان مقاوم را گمراه می دانستند و قائل بودند که باید با قدرت های برتر از سر دوستی و صلح وارد شد، هدف معاویه بودند. آن‌ها باید زیاد می شدند. عوام باید دنیادوست می شدند و لقمه حرام می خوردند و خواص باید طعم پول معاویه را می چشیدند تا دست از مبارزه بردارند و دور امامشان را خالی کنند و مؤمنین واقعی غریب واقع شوند. او طوری با هنرمندی مردم را به بازی گرفت که دیگر کسی حوصله مقاومت نداشت. اگر کسی هم مانند حجر بن عدی دور امام مانده بود و با معاویه مبارزه می کرد، سرکوب می شد و کسی اعتراض نمی کرد. و بعد از بیست سال از صلحنامه، شد آن چه شد و امام حسین(ع) غریبانه به شهادت رسیدند و دیگر اثری از آن ده هزار نفری که مکه را محاصره کردند نبود.

هرکدام از این دو صلحنامه، اولاً پیش زمینه هایی داشتند که منجر به آن‌ها شد، و ثانیاً دو طرف مصالحه، راهبردهایی برای بعد از توافق داشتند که اتخاذ آن‌ها منجر به نتایج خاص خود شد.

جمع بندی مذاکرات هسته ای ایران با کشورهای ۱+۵ در وین، هرچند از جهت حقوقی هنوز به صلح نامه یا توافق منجر نشده است، ولی از جهت پیش زمینه ها به کدام یک از این دو شباهت دارد؟

جمع بندی مذاکرات هسته ای بعد از آن واقع شد که مردم مسلمان ایران بعد از پشت سر گذاشتن دوران سخت پهلوی و تحت فشار بودن، انقلاب کرده و حکومت اسلامی تشکیل داده بودند. این حکومت نوپا رسم و رسوم جاهلانه مشرکین شرق و غرب را به چالش کشیده و در صدد محو کردن آن بود، در حالی که تمدن غرب سال ها بود بر مردم دنیا سیطره افکنده بود.

قدرت های استکباری که غرور شیطانیشان به آن ها می گفت شکست این حکومت کاری ندارد، صدام را به مقابله با لشکریان خدا در غرب و جنوب غرب ایران فرستادند و مقاومت مؤمنان، پیروزی را نصیب آنان کرد. حمایت همه جانبه غرب و شرق از صدام در حمله به ایران، که روز به روز بیشتر هم می شد، جواب نداد و مشرکین نه تنها هیچ پیروزی ای به دست نیاوردند، بلکه بعد از این جنگ، با پیروزی مسلمانان و شرکای راهبردی نظام اسلامی یعنی حزب الله و حماس در جنگ با صهیونیست ها و گسترش نفوذ ایران در کشورهای مختلف، شریک راهبردیشان در منطقه یعنی اسرائیل هم تضعیف شد.

در این میان هستند کسانی که به خاطر نفاق یا ضعف ایمان گمان بد به خدا می برند و از شعار مقاومت و مبارزه تا پیروزی کامل خسته شده اند و با محاسبات عاقلانه شان (البته از نوع عقل دنیایی، نه ایمانی) می گویند که این مؤمنان بیهوده شعار می دهند و ما را به راه اشتباه می کشانند و با زبان بی زبانی می گویند که دین و ایمانشان آن ها را به گمراهی کشانده است.

آن ها دنبال تویی و دوستی با قدرت های غربی هستند و آن را به نفع مسلمانان و عزت آن ها می دانند. به سوی مستکبران تمایل دارند و با حالت دلسوزی می گویند می ترسیم بلایی به سر ما مسلمانان بیاید. دشمنی شدید آن ها را باور ندارند و آن را توهم می دانند.

در این شرایط، نظام اسلامی و مؤمنان مقاوم به قصد دستیابی به انرژی صلح آمیز هسته ای بومی و فواید بسیار آن، که طبق قوانین بین المللی که خود کشورهای غربی وضع کرده اند هم، حقی مسلّم برای همه کشورها بوده است، به سمت غنی سازی می روند ولی با ممانعت کشورهای مستکبر غربی رو به رو می شوند. آن ها هدفی کاملاً صلح آمیز داشتند و برای همین با بازرسان آژانس همکاری می کردند و درهای سایت های هسته ای را به روی آن ها باز کردند، و قصدشان ساخت سلاح هسته ای نبود.

ولی کشورهای غربی که نمی توانستند حضور آن ها را در جمع کشورهای پیشرفته و مستقلّ تحمّل کنند، با آن ها مقابله کردند. آن ها با همه توانشان به تحریم نظام اسلامی پرداختند تا مردم مؤمن ایران را تحت فشار بگذارند و از نابودی بترسانند.

نظام اسلامی با آن ها وارد مذاکره می شود. مذاکرات به جمع بندی می رسد. نظام اسلامی حاضر می شود امتیازاتی را به کشورهای غربی بدهد، از جمله: آن ها با وجود این که موقّق به غنی سازی صنعتی شده بودند، از حقّ مسلمشان می گذرند ولی نه برای همیشه بلکه برای مدّتی محدود. و امتیازات دیگر که سر جای خود باید بحث بشود.

در مقابل این امتیازات، قدرت های استکباری که تا قبل از آن به هیچ وجه حاضر نبودند حقّ نظام اسلامی را برای غنی سازی به رسمیت بشناسند، به آن ها اجازه این کار را می دهند. تحریم ها هم کم و بیش قرار است لغو شوند و محدودیت هایی که برای فعالیت های جمهوری اسلامی قرار داده شده بود، کمتر بشوند. و این ها همه به خاطر مقاومت مؤمنین در سال های قبل و ناامیدی مستکبران غربی از نابود کردن نظام اسلامی با روش های دیگر است. بعد از بدر و خیبر، نوبت حدیبیه رسید که فتحی دگر بود.

برای بعضی از مسلمان ها سخت است که این امتیازات را به کشورهای غربی بدهند. سخت است که با وجود خیانت های قبلی قدرت های مستکبر غربی با آن ها توافق نامه امضا شود. امتّ حزب الله به وعده قطعی پیروزی و فتح امید دارد و صلح برایش غیرمنتظره است، ولی امام امتّ چیزی را می بیند که آن ها نمی بینند. وعده پیروزی هنوز پابرجاست.

اما این همه ماجرا نیست. نظام اسلامی از سر ضعف به این جمع بندی نرسیده است. سربازان ولایت قبل از اتمام مذاکرات، در تشییع جنازه شهدای غواص و روز قدس، تجدید بیعتی با رهبر و امام امت کردند که هر چه پیش آید تا پای جان در رکاب او باشند و خدا راضی گشت از این عمل مؤمنان. آن ها آماده نبرد بودند و ترسی از این اتفاق نداشتند. امام امت قبلاً به مستکبران غربی گوشزد می کند که اگر سر جنگ داشته باشید، این نظام اسلامی نیست که ضرر می کند و شکست می خورد، بلکه این شما هستید که از بین می روید. و این سنتی الهی بوده و هست و خواهد بود (ر.ک. به صحبت های مقام معظم رهبری در حرم مطهر رضوی در ابتدای سال ۹۱) حقیقتی که باورش برای ضعیف الایمان ها سخت است؛ آخر چگونه با این اقتصاد عقب مانده و سیستم دفاعی ضعیف، در مقابل آمریکای تا بن دندان مسلح پیروز شویم؟! باید منطقی بود نه افراطی.

تفاوت صلح حدیبیه با صلح امام حسن در مفاد توافق نبود. هر دو صلح نامه، توافقاتی خوب به حساب می آمدند. اما چرا یکی منجر به فتح مکه و دیگری منجر به فاجعه کربلا شد؟ این برمی گردد به نگاه راهبردی که دو طرف توافق به آن داشته اند و همچنین وجود یا عدم وجود شرایطی که اجازه می داد هدف راهبردی شان را به سرانجام برسانند.

در صلح حدیبیه، نگاه پیامبر (ص) به صلح نامه، مقدمه ای برای عادی سازی روابط و رفع تنش ها نبود، بلکه مقدمه ای برای فتح مکه و نابودی مطلق مستکبرین و کفار بود؛ امری که به خاطر وجود افراد ضعیف الایمان در بین افراد جبهه حق و به حد کافی قدرتمند نبودن جامعه ایمانی در آن زمان ممکن نبود و خدا می دانست که باید صبر کرد. راهبرد پیامبر گسترش گفتمان مقاومت و تقویت قدرت درونی حکومت اسلامی با استفاده از ظرفیت های صلح نامه حدیبیه بود تا با قدرت تمام کاری را که با وجود دشمنی های مداوم و علنی مستکبرین نمی شد انجام داد، انجام دهند. و جاهلیت رو به ضعف بود و هیچ استفاده ای از این صلح نامه نکرد، هر چند که در ابتدا گمان می کرد توانسته پیغمبر را محدود کند و جلوی دشمنی هایش را بگیرد. تمام یاران پیامبر (ص) هم با همین نیت به صلح نامه نگاه کردند و پیامبر را در رسیدن به این هدف یاری کردند. افراد ضعیف الایمان در آن زمان در اقلیت قرار داشتند و بعداً هم بیشتر به اقلیت رفتند.

در صلح نامه امام حسن (ع)، یاران سست ایشان و کسانی که صلح را به امام حسن (ع) تحمیل کردند، قصدشان عادی سازی روابط با معاویه و دور شدن همیشگی از جنگ و جهاد و مقاومت بود. معاویه هم امیدش به تقویت همین افراد بود که صلح نامه را با تمام امتیازاتی که به امام حسن (ع) می داد قبول کرد. امام حسن (ع) تنها بود و نرمش قهرمانانه ایشان مقدمه ای شد برای کربلا که درسی جاودانه باشد برای شیعیان که اگر کوتاهی کنند خون امامشان به چه نحوی به زمین ریخته خواهد شد. بازی معاویه و سستی یاران امام کار خود را کرد و معاویه به هدفش از صلح رسید. هم هزینه جنگ نداد و هم خود را دوستدار صلح و امنیت جامعه نشان داد و افرادی مثل حجر بن عدی را افراطی و دوستدار جنگ و نا امنی، هم موقّق شد سلطه خود را بر جهان اسلام کامل کند و مانع اقامه حکومت علوی گردد.

اما جمع بندی هسته ای کنونی از این جهت به کدام یک از این دو صلح نامه شبیه است؟^۱

قصد مستکبران غربی از این توافق احتمالی قطعاً همان قصد معاویه است. معاویه های زمان اگر هوشمند باشند و زیرکی معاویه را به ارث برده باشند، و طرف مقابلشان در مذاکره هم اقتدار و مقاومت امام حسن (ع) را داشته باشد، حاضرند بهترین امتیازها را هم به ما بدهند. تا بتوانند گروه منافقین و ضعیف الایمان ها را تقویت کنند برای بزک کردن چهره مستکبران و مردم را به دنیا عادت بدهند و از آرمان ها دور کنند. خواص را به سمت خود جذب کنند و یاران باوفای امام امت را غریب و بعد هم شهید کنند.

^۱ لازم به ذکر است که در این نوشته قصد مقایسه جمع بندی وین با آن دو صلح نامه را از جهت متن و دیگر موارد وجود ندارد، زیرا تمرکز بر روی پیش زمینه ها و راهبردها بوده است. از جهت متن کارشناسان باید بررسی های جدی انجام بدهند که آیا متن جمع بندی عزت مندانه بوده است یا خیر و آیا اصولاً شباهتی به صلح نامه های عزت مندانه حدیبیه و امام حسن (ع) دارد؟

اما راهبرد ما چیست؟ هرچند عده ای دوست دارند توافق هسته ای احتمالی ایران را به صلح امام حسن(ع) که بر اثر سستی یاران امام پیش آمد و نتیجه ظاهریش شکست بود، تشبیه کنند و صلح پیروزمندانه حدیبیه که قرآن به آن فتح مبین می گوید را نادیده می گیرند، ولی حمل به صحت اقتضا می کند که بگوییم انشاءالله حواسشان به صلح حدیبیه نبوده است و نظری هم به پیش زمینه ها و نتایج این دو صلح نامه نداشته اند.

اما رهبر و امام ما چند سال پیش به ما گفت که در شعب ابی طالب نیستیم و اکنون زمان بدر و خیبر است. بعد از پیروزی های بدر و خیبر، ما مشکلی با صلح حدیبیه نداریم و بلکه آن را فتحی مبین می دانیم. ما باید تمام تلاشمان را بکنیم که معاویه ها به هدفشان نرسند و مردم بیش از پیش با گفتمان مقاومت آشنا شوند و از فرصت رفع تحریم ها -ولو حداقلی- برای تقویت گفتمان انقلاب و امام و گسترش نفوذ معنوی انقلاب اسلامی در بین مستضعفین، و همچنین تقویت قدرت درونی و اقتصاد مقاومتی بهره بگیریم. ما چندسال دیگر می خواهیم به مکه لشکرکشی کنیم و باید آنقدر ساخت درونی مان را تقویت کنیم که بعد از کوچکترین بهانه ای که قدرت های مستکبر غربی به دستمان می دهند، این کار را بکنیم.

اما امت حزب الله باید حواسش را جمع کند. توافق احتمالی حتی اگر بهترین مفاد را هم داشته باشد، مهم نیست. مهم این است که آیا نظام اسلامی و جامعه اسلامی به آن به چشم مقدمه ای برای شکست غرب و مستکبرین نگاه می کند، یا به عنوان مقدمه ای برای دوری از مقاومت و جنگ و سازش با معاویه؟ امت حزب الله باید همه حواسش به جوانب توافق نامه و اقدامات بعدی باشد و در مفاد متوقف نشود. اصل قضیه جای دیگر است!

بعد از صلح حدیبیه که دیگر صحبت از جنگ و مبارزه و نابودی کفار ظاهراً نامربوط بود، خدا سوره فتح را نازل کرد که ادبیاتی سنگین در مقابل کفار داشت. ما نیز اکنون باید ادبیات استکبار ستیزی را در مقابل کفار بیش از پیش تقویت کنیم و نقشه های نابودی مستکبرین را در سر پیورانیم. باید آنقدر تولید نیرو کنیم و گفتمان اسلام ناب را در بین مردم کشور و مستضعفین دنیا تقویت کنیم که «لیغیظ بهم الکفار». وقت آن است که امت حزب الله در مقابل گفتمان تحمیل صلح حسنی به امام، و تعامل با معاویه زمان، گفتمان صلح حدیبیه و لحظه شماری برای فتح مکه را زنده کند و فریاد بزند:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (الفتح ، 1)

اندیشکده مرصاد (حوزه علمیه قم)

محمدمهدی تجریشی